حدیث ثقلین

مؤلف:

عبدالعزیز ولی‌الله بن عبدالرحیم دهلوی

تعلیق:

علامه محمود شکری آلوسی

تحقیق:

مجید خلیفه

ترجمه:

بخش تألیف و ترجمه سایت عقیده

عنوان کتاب: حدیث ثقلین

مؤلف: عبدالعزیز ولی الله بن عبدالرحیم دهلوی

ترجمه: بخش تألیف و ترجمه سایت عقیده

تعلیق و تحقیق: علامه محمود شکری آلوسی - مجید خلیفه

موضوع: حدیث و سنت - متون احادیث - بررسی متون حدیث

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹٤شمسی، ١٤٣٦ هجری

منبع: کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

الحمدلله منزل الكتاب والصلوة والسلام على من اؤتي الحكمه وفضل الخطاب وعلى آله وأصحابه المتبعين سنته وسنته بلا ارتياب وعلى من تنعهم بإحسان إلى يوم الحساب أما بعد:

این رساله مختصر و مفیدی است که شیخ عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی‌الله دهلوی آن را در شرح و توضیح حدیث ثقلین به زبان فارسی به رشته تحریر درآورده است و آن را سعادت الدارین فی شرح الحدیث الثقلین نامیده است، بر آن شدم تا آن را به عربی برگردانم و توضیحاتی به مطالب آن بیافزایم تا بیشتر مورد استفاده قرار بگیرد. و آن را در سه قسمت مقدمه، مقصد و خاتمه ترتیب داده‌ام. امیدوارم که کتاب برای مسلمین سودمند واقع گردد.

مقدمه

تخریج حدیث و شرح کلمات آن

مسئله اول:

شیعه برای اثبات حقیقت مذهب خود از این حدیث استدلال کرده‌اند، که پیامبرﷺ می‌فرماید: (من در میان شما دو چیز می‌گذارم، و تا وقتی شما به این دو چیز چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن که بر حوض نزد من می‌آیند)، این بود کلمات حدیثی که آنها از آن استدلال می‌کنند اما حدیثی که در صحیح مسلم آمده از این قرار است، زیدبن ارقم روایت می‌کند: پیامبر خداﷺ در محل آبی به نام خم[1] که در میان مکه و مدینه قرار دارد میان ما ایستاد و به سخنرانی پرداخت و فرمود: ای مردم نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار می‌گذارم، اول کتاب خدا که سرشار از هدایت و نو است به کتاب تمسک جوئید و آنگاه به تمسک کتاب خدا تشویق کرد.

و سپس فرمود و اهل بیتم. از شما می‌خواهم که در مورد اهل بیتم خدا را مدنظر داشته باشید[2]. کلمات حدیث بر این دلالت می‌نمایند که آنچه

۱- خم اسم چاهی قدیمی است و در فاصله سه مایلی جحفه در میان مکه و مدینه قرار دارد. معجم ما استعجم ۵۱۰/۲، معجم‌البلدان ۳۸۹/۲.

۲- یزیدبن حیان روایت می‌کند: من و حصین‌بن سیره و عمربن مسلم پیش زیدبن ارقم رفتیم وقتی پیش او نشستیم حصین به او گفت: ای زید از خیر فراوانی بهره‌مند شده‌ای. پیامبر خداﷺ را دیده‌ای و حدیث او را شنیده‌ای و همراه او در جنگ

پیامبرﷺ را به تمسک به آن فرمان داده است و تمسک به آن را نجات از گمراهی قرار داده کتاب خداست، چنان‌که در احادیث دیگر آمده است، همان‌طور که در صحیح مسلم از جابر روایت شد که پیامبرﷺ در سخنرانی روز عرفه گفت: (چیزی را در میان شما باقی گذارده‌ام که اگر به آن چنگ بزنید گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست، و شما در مورد من پرسیده می‌شوید چه خواهید گفت، گفتند: گواهی می‌دهیم که پیام خدا را رسانده‌ای و نصیحت کرده‌ای، آنگاه انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند

شرکت کرده‌ای و پشت سر او نماز خوانده‌ای، ای زید از خیر فراوان بهره‌مند شده‌ای، ای زید آنچه از رسول خداﷺ شنیده‌ای برای ما بگو: زید گفت: ای برادرزاده‌ام سوگند به خدا سن من بالا رفته و پیر شده‌ام و بعضی از سخنانی که از پیامبرﷺ به خاطر می‌سپردم را فراموش کرده‌ام، پس آنچه برای شما می‌گویم آن را بپذیرید و آنچه نمی‌گویم مرا به گفتن آن اجبار نکنید، سپس گفت: روزی در کنار آبی به نام خم که در میان مکه و مدینه قرار دارد پیامبر خداﷺ در میان ما به سخنرانی ایستاد او حمد و ستایش خدای را گفت و موعظه نمود و تذکر داد و سپس گفت: اما بعد هان ای مردم نزدیک است که من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من در میان شما دو چیز را باقی می‌گذارم اول کتاب خدا که سرشار از نور و هدایت است به کتاب خدا چنگ بزنید و آنگاه به تمسک به کتاب خدا تشویق کرد؛ سپس گفت: و اهل بیت من در مورد اهل‌بیتم خدا را مدنظر داشته باشید... در رفتار با اهل‌بیت من خدا را مدنظر داشته باشید ... در رفتار با اهل‌بیت من خدا را مدنظر داشته باشید، حصین به او گفت: ای زید اهل‌بیت او چه کسان هستند آیا زنانش از اهل‌بیت او نیستند؟ گفت: زنانش از اهل‌بیت او هستند، ولی اهل‌بیت او کسانیند که همچون خود او خوردن زکات برای آنان حرام است، گفت آنها چه کسانیند؟ گفت: آینان عبارتند از: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس، گفت: صدقه و زکات برای همه این‌ها حرام است؟! گفت: بله. مسلم کتاب‌الفضائل ۱۸۷۳/۴/ ش ۲۴۰۸، احمد ۳۶۶/۴/ش ۲۱۹۲۸۵ الطبرانی «المعجم‌الکبیر» ۱۸۳/۵ ش ۵۰۲۸

می‌کرد و سپس آن را به سوی مردم پائین می‌آورد و می‌گفت: بار خدایا گواه باش تا سه بار).[۱]

و اما آنچه در حدیث قبلی آمده (: و خاندانم اهل‌بیت من، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن در حوض نزد من می‌آیند) این کلمات را ترمذی روایت کرده است، و امام احمد این روایت را ضعیف قرار داده است، و بسیاری از علما آن را ضعیف شمرده و گفته‌اند صحیح نیست؛ و بعضی گفته‌اند حدیث بر این دلالت می‌کند که اهل‌بیت بر گمراهی متفق نخواهند شد چنان که قاضی ابویعلی و دیگران این را گفته‌اند، ولی اهل‌بیت بر هیچ چیزی از خصوصیت‌های شیعه اتفاق‌نظر نداشته‌اند و بلکه آنها از خصوصیت‌های شیعه پاک و منزه هستند[۲].

مسئله دوم

ثقلین تثنیه ثقل است، و کتاب و عترت به خاطر آن ثقلین نامیده شده‌اند که تمسک و عمل به آنها مهم است، و در اصل عرب‌ها به هر چیز گران‌بها و مهم ثقل می‌گویند، از این رو برای بزرگداشت این دو و اهمیت به جایگاه کتاب و عترت، ثقلین نامیده شده‌اند، و در اصل ثقل به تخم شترمرغ که محفوظ باشد گفته می‌شود، شاعر می‌گوید:

فذكر ثقلاً رثيلاً بعد ما: الفت ذكاء يمينها في كافر[۳] و به سردار و رئیس محترم ثقب گفته می‌شود، و خداوند انسان‌ها و جن‌ها را ثقیل نامیده است

۱- مسلم ۸۸۶/۲ ش (۱۲۱۸ کتاب‌الحج، ابوداود ۱۸۲/۲ ش ۱۹۰۵)، ابن‌ماجه کتاب المناسک ۱۰۲۲/۲ ش ۳۰۷۴.

۲- منهاج‌السنه ابن تیمیه ۳۹۴/۷-۳۹۵ حدیث را ترمذی روایت کرده است ۳۲۸/۵. و احمد در سندش نیز روایت کرده است (۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹) ۱۸۱/۵-۱۸۲.

۳- لسان‌العرب ماده ثقل ۸۵/۱۱.

چون خداوند آنها را بر سایر مخلوقات روی زمین برتر قرار داده است چون خداوند به آنها قوه تشخیص و عقل عنایت کرده است.

ابن‌انباری می‌گوید: به جن‌ها و انسان‌ها ثقلین گفته می‌شود چون آنها گویا همچون چیز گرانی برای زمین و روی آن هستند.

و در تفسیر عترت اقوال مختلفی نقل شده است که برخی عبارتند از: عترت یعنی خویشاوندان و بستگان از قبیل فرزند و غیره، و گفته‌اند یعنی اقوام نزدیک و بعضی گفته‌اند یعنی فامیل و عشیره نزدیک، و به همین مفهوم است گفته ابوبکرﷺ که گفت: ما عترت و قبیلهٔ پیامبرﷺ هستیم که ایشان از این قبیله بیرون آمد و عرب‌ها از ما برآمده‌اند همان‌طور که آسیا از مرکز شل برآمده و گرد آن قرار دارد[1].

ابن‌اثیر می‌گوید: آنها از قریش هستند و عموم فکر می‌کنند که عترت یعنی فقط فرزند، و عترت رسول خداﷺ فرزندان فاطمهﷺ هستند، این گفته ابن‌سیده است. از هرمی می‌گوید: در حدیث زیدبن ثابت آمده پیامبر خداﷺ فرمود:

در میان شما بعد از خود دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترتم، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه روز قیامت در کنار حوض نزد من می‌آیند.

و می‌گوید: محمدبن اسحاق می‌گوید: این حدیث صحیح است؛ و مثل این از زیدبن ارقم و ابوسعید خدری روایت شده است و در بعضی از روایات آمده که: (در میان شما د چیز گران‌بها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترتم اهل‌بیت) پس عترت را اهل‌بیت قرار داده است.

۱- بیهقی السنن الکبری ۱۶۶/۶ ش ۱۱۷۰۷.

و ابوعبید و دیگران گفته‌اند: عترت یعنی خانواده و خویشاوندان نزدیک و ابن‌اثیر می‌گوید: عترت یعنی خاص‌ترین خویشاوندان فرد[1].

و ابن‌الاعرابی می‌گوید: عترت یعنی فرزند و نسل، و عترت پیامبر ﷺ فرزندان فاطمه هستند.

و از ابوسعید روایت شده که گفت: عترت یعنی ساقه درخت، و عترت پیامبر ﷺ عبدالمطلب و فرزندانش می‌باشند و بعضی گفته‌اند: عترت ایشان اهل‌بیت نزدیک او هستند، و آنها فرزندان خودش و علی و فرزندانش می‌باشند، و بعضی گفته‌اند: عترت پیامبر ﷺ خویشاوندان نزدیک و دور آنحضرت می‌باشند و بعضی گفته‌اند: عترت: یعنی خویشاوندان و پسرعموها.

چنان که وقتی پیامبر ﷺ با اصحابش در مورد اسیران بدر مشاوره نمود ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: عترت و قوم تو هستند.

منظور از عترت عباس و بنی‌هاشم بودند، و منظورش از قوم قریش بود.

و معروف است که عترت پیامبر اهل‌بیت ایشان هستند و آنان کسانیند که زکات برای آنها حرام است، و آنها خویشاوندان پیامبر ﷺ می‌باشند که در سوره انفال ذکر شده که خمس خمس به آنها تعلق می‌گیرد، و در لسان‌العرب همین‌طور آمده است[2].

با توجه به آنچه از اهل لغت در تفسیر معنای عترت ذکر نمودیم مشخص می‌شود که اهل لغت در تفسیر عترت با هم اختلاف دارند، و بیشتر آنها کلمه عترت را همان‌گونه تفسیر کرده‌اند که اهل‌حدیث گفته‌اند که عترت خویشاوندان مؤمن پیامبر ﷺ از بنی هاشم و بنی‌مطلب می‌باشند، و هیچیک از تفاسیر گذشته با آنچه امامیه می‌گویند که عترت در تعداد معینی

۱- النهایه ۱۷۷/۳.

۲- ابن منظور لسان العرب ماده عتر ۵۳۶/۴.

از افراد منحصر است همخوانی و توافق ندارد. بلکه بسیاری از هاشمی‌ها مانند ابن‌عباس و بسیاری از فرزندان عبدالمطلب که تعدادشان هم زیاد است از عترت پیامبر ﷺ می‌باشند.

شیخ‌الاسلام ابن تیمینه در منهاج‌السنه[1] می‌گوید:

پیامبر ﷺ در مورد عترت خویش فرمود که عترت و کتاب از همدیگر هیچگاه جدا نخواهند شد، و پیامبر ﷺ راستگوست و این سخن ایشان بر آن دلالت می‌نماید که اجماع عترت حجت است، و گروهی از اصحاب ما ـ یعنی برخی از حنابله ـ و نیز همین را گفته‌اند و قاضی در المعتمد آن را ذکر کرده است[2].

اما عترت همهٔ بنی‌هاشم هستند که عبارتند از: فرزندان عباس و فرزندان علی و فرزندان حارث‌بن عبدالمطلب و سایر بنی ابی‌طالب و غیره، و تنها علی عترت نیست، و سرور عترت پیامبر ﷺ است، و همچنین علماء عترت و خاندان پیامبر ﷺ همچون ابن‌عباس و غیره اطاعت از علی را در همه آنچه می‌گفت واجب نمی‌دانستند و همچنین علی معتقد نبود که مردم باید از او اطاعت کنند و هیچ کسی از ائمه سلف نه از بنی‌هاشم و نه از دیگران نگفته‌اند که اطاعت از علی واجب است.

و همین‌طور دیگر ائمه نیز اینگونه بودند و همچنین اطاعت هیچ فردی از افراد عترت واجب نیست مگر آن‌که همه اجماع کنند و آنها عبارتند از فرزندان عباس و فرزندان علی و فزندان حارث و سایر بنی‌طالب و هرگاه همه این‌ها بر امری اجماع کرده‌اند طبق نظر کسانی که این را اجماع می‌شمارد اطاعت از آنها واجب است.

۱- منهاج‌اسلنه ۳۹۵/۷.

۲- منظور قاضی ابویعلی است.

مسئله سوم:

حدیث مذکور به هیچ عنوان نمی‌تواند برای شیعه دلیلی باشد که به آن بتوانند تمسک جویند، چون کتاب خدا که سرچشمه علوم دینی و اسرار و حکمت‌های شرعی و گنجینه حقایق و نکته‌هاست، تمسک به آن یعنی عمل کردن به فرامین آن و باز آمدن از آنچه نهی کرده است، و عترت از آن‌جا که سرچشمه پاکی و حسن سلوک هستند تمسک به آنها یعنی دوست داشتن آنان و پیروی از رهنمودهایشان و الگوبرداری از سیره و رفتار آنها، و پیامبر خدا ﷺ وقتی می‌فرماید من در میان شما دو چیز گرانبها بعد از خود می‌گذارم...) گویا به این اشاره می‌نماید که عترت و کتاب بعد از پیامبر خدا ﷺ در کنار هم و همراه یکدیگر خواهند بود، و ایشان ﷺ امت را توصیه نمود که با این دو رفتار خوبی داشته باشند و حق آن دو را به‌جا آورند، همان‌طور که پدر مهربان مردم را در مورد فرزندانش سفارش می‌کند، و آنچه پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر فرموده است که: (در مورد اهل بیت خودم از شما می‌خواهم که خدا را مدنظر داشته باشید) مفهوم مذکور را تأیید می‌کند، همان‌طور که پدر مهربان توصیه می‌کند که در مورد فرزندانم خدا را مدنظر داشته باشید.

و آنچه در روایات دیگر آمده است به معنای این است که قرآن سرمشق و اسوۀ عترت و خاندان پیامبر ﷺ است و باید آنها از قرآن پیروی کنند و آنان از دیگر مردم به عمل کردن به قرآن سزاوارترند، و این مفهوم از فرموده الهی برگرفته شده که می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ﴾ [الشوری: ۲۳].

«بگو در برابر آن از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهم جز علاقه نزدیکی به خدا».

آنگونه که برخی از مفسرین گفته‌اند، پس خداوند شکر نعمت قرآن را منوط به محبت اهل‌بیت دانسته است، و گویا پیامبرﷺ امت را توصیه می‌نماید که شکر این نعمت را به‌جا آورند و آنها را از ناسپاسی در برابر این نعمت برحذر می‌دارد، پس هر کسی به این وصیت پیامبر گوش داد و با رفتار خوب با این دو چیز گران‌بها شکر گذارده است هرگز این دو چیز از او جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض پیامبر می‌آیند و آنگاه خداوند کاملترین پاداش را به او می‌دهد و هر کس که وصیت پیامبر را زیرپا گذاشته و نعمت را سپاس نکرده است برعکس این خواهد بود

بنابراین فرموده پیامبرﷺ که در روایتی دیگر می‌فرماید: (بنگرید که بعد از من چگونه با این دو رفتار می‌کنید) در همین راستاست و به معنی این است که فکر کنید آیا بعد از من شما جانشینان صادق و راستینی در مورد این دو چیز برایم خواهید بود یا جانشینان بدی خواهید بود.

و منظور از عترت پیامبر علمایی هستند که به علم خود عمل کرده‌اند، چون آنها از قرآن جدا نمی‌شوند، و فرد جاهل از این مقام دور است، و در اصل به این نگاه می‌شود که فرد با خوبی‌ها آراسته باشد و از زشتیت‌ها پاک باشد، و اگر فرد مفیدی باشد و از نژاد اهل‌بیت نباشد بر ما لازم است که از او پیروی و اطاعت کنیم.

بنابراین پیامبرﷺ در حدیثی دیگر به اطاعت و پیروی کردن از قریش تشویق نموده است و این با آنچه در مورد اهل‌بیت فرموده منافات و تضادی ندارد چون حکم کردن بر فردی از افراد عام به معنی منحصر بودن عام در آن فرد نیست، بلکه اشاره به اهتمام بیشتر و جایگاه والای آن فرد است.

و همه آنچه بیان شد بر خلافت و حکومت دلالت نمی‌کنند و همچنین بر این دلالتی ندارند که پیروی از کسانی دیگر غیر از عترت جایز نیست، و بلکه بر این دلالت می‌نمایند که دوست داشتن اهل‌بیت و پیروی از

رهنمودهایشان واجب است، با اینکه ما معتقدیم دوست داشتن و اطاعت از خصوصیات و ویژگی‌های اهل‌بیت نیست و بلکه خلفای راشدین نیز مستحق محبت و اطاعت هستند.

امام احمد و ابن‌ماجه و ابوداود و ترمذی و ابونعیم و غیره از عرباض بن ساریه روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: (از سنت و روش من و از سنت خلفای راشدین راهیافته که بعد از من می‌آیند اطاعت کنید و به آن تمسک جوئید و با دندان آن را محکم بگیرید)[1].

و ترمذی از حذیفه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: (نمی‌دانم تا چه مدتی در میان شما باقی خواهم ماند، بعد از من به دو کسی که بعد از من هستند اقتدا کنید و آنگاه به ابوبکر و عمر اشاره کرد، و از رهنمود عمار پیروی کنید، و آنچه ابن‌مسعود به شما گفت او را تصدیق نمائید)[2].

۱- حدیث به‌طور کامل اینطور است: (پیامبر خداﷺ روزی بعد از نماز صبح سخنرانی شیوا و مؤثری برای ما ایراد نمود که اشک‌ها از چشمان جاری شدند و دل‌ها به هراس افتادند، مردی گفت: این موعظه‌ای است که نشانهٔ خداحافظی است پس ای پیامبر خداﷺ ما را به چه چیز سفارش می‌کنی؟ فرمود: شما را تقوای الهی و اطاعت از امیر گرچه امیرتان برده‌ای حبشی باشد وصیت می‌کنم هر کس از شما بعد از من زنده باشد اختلاف زیادی را خواهد دید، از بدعت‌ها و امور تازه ایجاد شده بپرهیزید که گمراهی هستند، هرکس از شما در چنین روزگاری قرار گرفت از سنت من و سنت خلفای راشدین راهیافته اطاعت کند و با دندان محکم آن را بگیرد). (ترمذی ۴۴/۵) ش ۲۴۷۶ ابوداود ۲۰۰/۴ ش ۴۶۰۷ ابن‌ماجه ۱۵/۱ ش ۴۲، ۴۳، ۳۳۳۷) احمد ۱۲۶/۴ ش (۱۷/۸۵، ۱۹۵۷۶) ابونعیم الحلیه ۲۲۰/۵، ۱۱۵/۱۰.

۲- (ترمذی ۶۸۸/۵) ش ۳۷۹۹ (ابن‌ماجه ۳۷/۱) ش ۹۷، (احمد ۴۰۲/۵) ش ۲۳۴۶۷، (ابن‌حبان ۶۸۶۳)، الحاکم ۷۵/۳، و حدیث صحیح است، و آلبانی آن را در سلسله‌الاحادیث الصحیحه ش ۱۲۳۳ ذکر کرده است.

مسئله چهارم:

شیعه گاهی از این حدیث بر عصمت ائمه خود استدلال می‌کند و می‌گویند امام جانشین پیامبر ﷺ است پس همان طور که پیامبر معصوم است امام هم معصوم است، و اگر امام معصوم نباشد نمی‌توان به او اعتماد کرد و احکام دینی را از او فرا گرفت.

و گاهی از این حدیث برای اثبات امامت علی و سایر ائمه‌اشان استدلال می‌کنند، که همچنین این حدیث دلیلی برای این مدعای آنها نیست، زیرا اگر اینطور باشد باید همه افراد عترت امام باشند و فکر نمی‌کنم شیعه چنین چیزی را بگویند به‌خصوص که عترت عبارتند از بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب و غیره که تعدادشان زیاد است.

مسئله پنجم:

این حدیث حجت و دلیلی علیه شیعه است، چون پیامبر ﷺ در مورد عترت خویش می‌فرماید که عترت او و کتاب از همدیگر هیچگاه جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض نزد پیامبر می‌آیند، و این دلیلی است بر اینکه اجماع عترت حجت است، و عترت بر امامت علی اجماع نداشتند و همچنین بر امامت بقیه ائمه شیعه اجماع نداشته‌اند و نیز بر افضل بودن علی اجماع نداشتند. بلکه ائمه و پیشوایان عترت همچون ابن‌عباس و غیره ابوبکر و عمر را در امامت و افضل بودن بر علی مقدم می‌دارند و همچنین سایر بنی‌هاشم از فرزندان عباس و جعفر و بیشتر علوی‌ها به امامت ابوبکر و عمر و تقدم آنها اقرار می‌کرده‌اند، و افراد زیادی از آنان از زمرهٔ شاگردان امام مالک و ابوحنیفه و احمد و غیره بوده‌اند که تعدادشان چندین برابر افرادی از سادات است که از امامیه به شمار رفته‌اند. و آنچه از علمای اهل‌بیت از بنی‌هاشم و تابعین و تابعین آنها از فرزندان حسین‌بن علی و از فرزندان

حسن و غیره نقل شده این است که آنان ابوبکر و عمر را دوست می‌داشته‌اند و آن دو را از علی افضل و برتر می‌دانسته‌اند. و این مقوله به تواتر از آنها نقل شده است.

حافظ ابوالحسن دار قطنی کتاب «اثناء الصحابه علی القرابه وثناء القرابه علی الصحابه»[1] را در همین مورد تألیف کرده است و در آن پاره‌ای در باره این موضوع بیان داشته است.

و همچنین هرکس از علمای اهل حدیث که در سنت تألیف کرده‌اند به این مطالب اشاره نموده‌اند، مثال کتاب السنه عبدالله بن احمد[2]، والسنه خلال، والسنه ابن بطه[3]. کتاب السنه آجری[4]، و کتاب لامکائی[1]. و ابوذر

۱- محمدبن ابراهیم شیبانی در معجم ما اُلف عن الصحابه وأمهات المؤمنین وآل البیتل (۸۶) این را ذکر کرده است، و کتاب دارقطنی مفقود است و فقط بخش کوتاهی از قسمت یازدهم آن باقی مانده است، که محمدالریاح در سال ۱۴۱۹ آن را تحقیق کرده است و تحت عنوان «فضائل الصحابه ومناقبهم وقول بعضهم في بعض» در مکتبه‌الغرباء به چاپ رسیده است.

۲- کتاب او دو بار به چاپ رسیده است اول به صورت ناقص در مکه چاپ و سپس بار دوم در دو جلد و تحقیق شده به چاپ رسیده است.

۳- او عبیداللهبن محمدبن محمدبن حمدان بن عمر معروف به ابن‌بطه ابوعبدالله عسکری است، وی سفرهایی به مکه و بصره و ... دیگر شهرها نمود وقتی از سفر بازگشت تا چهل سال خانه‌نشین گردید و در این مدت هیچگاه در بازار دیده نمی‌شد و همواره روزه بود به جز روز عید فطر و قربان و ایام تشریق، و او مستجاب‌الدعوه بود و در سال ۳۸۰ هـ وفات یافت. طبقات الحنابله ۱۴۴/۲، لسان‌المیزان ۱۱۲/۴، و کتاب او ارابانه نامیده می‌شود و به چاپ رسیده است.

۴- وی محمدبن حسین‌بن عبدالله ابوبکر آجری بغدادی است، از بسیاری از علما و از تعداد زیادی از حجاج و اهالی مغرب حدیث فراگرفت و او در مجاورت مکه می‌زیست و عالمی عامل و پیرو سنت بود، خطیب می‌گوید او متدین و ثقه بود و تألیفاتی دارد

هروی[۲] و طلمنکی[۳] و ابوحفض‌بن شاهین[۴] و علاوه از این‌ها کتاب‌هایی همچون کتاب فضائل‌الصحابه امام احمد[۱] و ابونعیم[۲] و تفسیر ثعلبی[۳] که در

که از آن جمله کتاب الشریعه فی‌السنه است، و ایشان در سال ۳۶ هـ در مکه دیده از جهان فرو بست. تاریخ بغداد ۲۴۳/۲ التذکره ۹۳۶/۳ و کتاب او به نام الشریعه تحقیق شده و در شش جلد به چاپ رسیده است.

۱- او هبه‌الله‌بن حسن‌بن منصور طبری رازی، ابوالقاسم فقیه شافعی است در بغداد حدیث درس می‌داد، خفیف می‌گوید: او می‌فهمید و حفظ می‌کرد، و کتابی در سنت و کتابی در مورد رجال صحیحین و کتابی در سنن تألیف کرد، و در سال ۴۱۸ هـ وفات یافت. التذکره ۱۰۸۳/۳. طبقات‌الشافعیه ۱۹۷/۲، و کتاب او اعتقاد اهل‌السنه... نام دارد و در شش جلد به چاپ رسیده است و چهار جلد آن تحقیق شده است.

۲- وی عبید احمدبن محمدبن عبدالله‌بن عفیر انصاری بوذر هروی است، او شیخ حرم بود در مجاورت مکه می‌زیست و معجمی در ذکر اساتید خود تألیف نمود هر سال به حج می‌رفت و حدیث می‌گفت و برمی‌گشت، و او ثقه و متدین بود و کتاب بزرگی در تخریج صحیحین به رشته تحریر درآورد و کتابی در حدیث و کتابی در باره صفات و الجامع را تألیف نمود و در سال ۴۳۴ هـ درگذشت. (التذکره ۱۱۰۳/۳)؛ الدیباج‌المذهب ۲۱۷/۲.

۳- او احمدبن عبدالله بن یحیی معافری اندلسی، ابوعمر عامل قرطبه است که در سال ۳۴۰ هـ به دنیا آمد. او در علم قرآن و احکام و معانی آن و ناسخ و منسوخ قرآن در رأس همه قرار داشت. و توجه خاصی به حدیث و شناخت رجال داشت، پیشوا و متدین و پیرو سنت بود. ابن شکوال می‌گوید: او در برابر هواپرستان و اهل بدعت شمشیری بران بود، محدثین بزرگ اندلس همچون ابن‌عبدالله و ابن‌خرم م۴۲۹ هـ از او حدیث فراگرفته ترتیب المدارک ۷۴۹/۴، الصله ۸۴/۱، التذکره ۱۰۹۸/۳

۴- او عمربن عثمان‌بن احمد بغدادی ابوحفص محدث عراق واعظ مشهور معروف به ابن‌شاهین است، کتاب‌های زیادی تألیف نمود. وی در سال ۲۹۷ هـ دیده به جهان گشود. ابن‌ماکولا می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد بود در شام و بصره و فارس حدیث آموخت و کتابی در تفسیر قرآن در سی جلد تألیف کرد و در سال ۳۸۵ هـ درگذشت.

آن فضایل خلفای ثلاثه ذکر شده‌اند که بزرگترین دلیل علیه شیعه می‌باشند، و اگر این مقدار حجت است، پس برای آنها و علیه آنها حجت می‌باشد و اگر به از آن دلیل گرفته نمی‌شود ... چنان‌که شیخ تقی‌الدین[۴] به این اشاره کرده است. منظور این است که اهل بدعت و سایر مخالفان اهل حق هر گاه برای اثبات باطل خود به دلیلی عقلی یا نقلی استدلال می‌کنند همین دلیل مدعای آنها را نقض می‌نماید، و یکی از فضلا در این مورد رساله‌ای تألیف کرده است و بسیاری از دلایل آنها را که به این شیوه می‌باشند ذکر نموده است.

آنچه در مقدمه گفتیم مسئله را روشن می‌نماید و ابهام را دور می‌کند، می‌ماند اینکه مخالف ادعا می‌کند که فقط ائمه و پیشوایانشان مصداق عترت هستند، اگر این ادعای آنها پذیرفته شود باز هم برایشان سودی ندارد، چون آنچه آنها در کتاب‌های معتبر خود از ائمه‌اشان نقل کرده‌اند برخلاف باور و عقیده‌ای است که آنها بدان معتقدند، و اینگونه روشن می‌گردد که آنان نه به قرآن تمسک جسته‌اند و نه به اقوال عترت، و آنها در مورد اصول و فروع

تاریخ بغداد ۲۶۵/۱۱ التذکره ۹۸۷/۳. ناگفته نماند که بخشی از کتاب او به چاپ رسیده است.

۱- کتاب امام احمد بعد از تحقیق در دو جلد به چاپ رسیده است.

۲- شاید منظورش کتاب «معرفه‌اصحابی» است که اخیراً به طور کامل به چاپ رسیده است.

۳- ثعالبی: احمدبن محمدبن ابراهیم ابواسحاق ثعالبی صاحب تفسیر و العرائس فی قصص الانبیاء می‌باشد. در تفسیر و زبان عربی در رأس همه بود و در سال ۴۲۴ هـ درگذشت. طبقات‌الشافعیه ۲۰۳/۲، طبقات‌المفسرین ۲۸/۲. و تفسیر او هنوز به صورت نسخه خطی باقی مانده است.

۴- او شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه است. و این مطلب را در منهاج‌السنه ۳۶۹/۷ – ۳۹۷ ذکر نموده است.

دین اقوالی دارند که به هیچ پایه علمی استوار نیست، چنان‌که اجمالاً در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد و اگر بخواهیم مفصلاً در مورد آن سخن بگوییم باید کتاب مفصلی در این مورد تألیف کرد که اقوال در آن به‌طور مفصل بیان شوند، اما از آنجا که عاقلان را اشاره کافی است به اختصار بدان اشاره می‌کنیم.

شیعه به ثقلین تمسک نجسته‌اند

پیامبر ﷺ به ما می‌گوید: (من در میان شما دو چیز گرانبها را می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی از دیگری بزرگتر است و (عبارتند از: کتاب خدا و عترت و اهل‌بیتم).

رسول‌اکرم ﷺ به ما می‌گوید که در امور دینی و احکام شرعی این دو چیز مهم را مرجع خود قرار دهیم، پس هر عقیده و عملی که با این دو مخالف باشد باطل است و هر کسی این دو چیز مهم و گران‌بها را انکار کند از دایره دین بیرون می‌رود و حیران و سرگردان می‌شود.

بنابراین لازم است بدانیم که از دو گروه شیعه و سنی کدام‌یک به این دو ریسمان چنگ زده است و کدام‌یک به آن در بی‌اعتنایی نموده و آن دو را بی‌ارزش قرار می‌دهد و به آنها عمل نمی‌کند و مورد عیب‌جویی‌اشان قرار می‌دهد.

باید این موضوع را با دید انصاف نگاه کرد چون معیار برای هردو گروه انصاف است، و ما در اینجا برای اثبات اینکه شیعه به این دو اصل بی‌اعتنا هستند و بدان عمل نمی‌کنند فقط از کتاب‌های معتبر شیعه دلیل می‌آوریم تا بهتر بتوانیم حقیقت را اثبات کنیم.

بنابراین می‌گوییم:

نخست قرآن، باید گفت که قرآن به‌طور کامل نزد شیعه اعتباری ندارد و می‌گویند: چون قرآن دستخوش تحریف قرار گرفته است و بسیاری از احکام آن منسوخ هستند و بسیاری از آیه‌ها و سوره‌هایی که ناسخ و مخصّص عمومات بوده‌اند از آن افتاده‌اند بنابراین همانند تورات و انجیل فاقد صلاحیت است و شایسته نیست که بدان تمسک جسته شود، و آنچه از قرآن باقی مانده است کلمات آن تغییر داده شده‌اند و کم و زیاد شده است.

کلینی[۱] از هشام‌بن سالم و او از ابی‌عبدالله[۲] روایت می‌کند که گفت: قرآنی که جبرئیل برای محمدﷺ آورد هفده هزار آیه بود و محمدبن ابی‌نصر از او روایت می‌کند که گفت: در سوره (لم یکن) هفتاد نفر از قریش به اسم خود و اسم پدرانشان نام برده شده بودند.

و از سالم‌بن سلمه روایت است که گفت: مردی کلماتی از قرآن را برای ابی‌عبدالله خواند و او به این صورت که مردم می‌خوانند نمی‌خواند. آنگاه ما ابوعبدالله گفت: اینگونه خواندند: «وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي

۱- وی ابوجعفر محمدبن یعقوب‌بن اسحاق کلینی فقیه امامیه و یکی از بزرگترین راویان آنهاست و در احادیث مرجع امامیه می‌باشد، او در بغداد می‌زیست و در همان‌جا درگذشت (۳۲۹۲ هـ) و مؤلف کتاب معروف حدیث امامیه کافی است. لسان‌المیزان ۴۳۳/۵ و روایت مذکور را کلینی در اصول کافی کتاب فضل‌القرآن باب‌النوادر ۶۳۴/۲ ذکر کرده است.

۲- وی ابوعبدالله جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب ملقب به صادق است، در سال ۸۰ هـ در مدینه دیده به جهان گشود، و او پسر دختر قاسم‌بن محمد است و مادر مادرش اسماء بنت عبدالرحمان‌بن ابی‌بکر صدیق است، وی از بزرگان تابعین بود گروهی از او علم آموخته‌اند از آن‌جمله ابوحنیفه و مالک، ابوحاتم می‌گوید او ثقه است و نیازی به معرفی ندارد، و او می‌گفت: همان‌طور که به شقاعت علی امیدوارم به شفاعت ابوبکر به همان اندازه امیدوارم. و ایشان در سال ۱۴۸ هـ درگذشت. حلیه‌الاولیاء ۱۹۲/۳ و حیات‌الاعیان ۳۲۷/۱ والتذکره ۱۶۶/۱

ولامحدث، او گفت: علی بن ابی‌طالب محدث (که با او سخن گفته می‌شد) بود[1].

و زیدبن جهم هلالی و غیره از ابی‌عبدالله روایت کرده‌اند که گفت: «ان أمي هي اربی من امه» از کلام خدا نیست بلکه آن را تحریف کرده‌اند و در اصل اینطور نازل شده است «ائمه ازکی من ائمتکم»[2]

و همچنین آنها معتقدند و میان آنها مشهور است که برخی از سوره‌ها مثل سوره ولایت کاملاً از قرآن حذف شده‌اند، و می‌گویند بعضی از سوره‌ها همچون سوره احزاب بیشتر آن حذف شده است و در اصل سوره احزاب به اندازه سوره انعام بوده که آیاتی که در فضیلت اهل‌بیت و احکام امامتشن در این سوره آمده‌اند از آن حذف گردیده‌اند.

و همچنین می‌گویند در آیه ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾[3] قبل از آن کلمه (ویلک) بوده که از آن حذف شده است، و کلمه (ولایه علی) بعد از ﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡـُٔولُونَ٢٤﴾[4] حذف گردیده است، و کلمه (تملکه بنوامیه)

۱- در نسخه خطی اشتباهاتی بود که با مراجعه به اصول کافی کتاب‌الحجه باب ان‌الائمه محدثون مفهومون ۲۷۰/۱، آن را تصحیح نمودم.

۲- الکافی، الحجه، باب‌الاشاره وانص ۲۹۲/۱، در نسخه خطی محمدبن جهم هلالی آمده بود که با مراجعه به کافی تصحیح گردید.

۳- ابن شهرآشوب در نالمثائب» و بسیاری چنان‌که در «فصل‌الخطاب» آمده است. «الشیعه والقرآن ص ۲۳۲).

۴- آن را نیافتم.

بعد از ﴿خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝٣﴾[1] حذف شده است، و بعد از ﴿وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ[2] ٱلْقِتَالَ﴾ کلمه **(بعلی‌بن ابی‌طالب)** بوده که آن را حذف کرده‌اند، و از آیه ﴿وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ۝٢٢٧﴾[3] کلمه آل‌محمدﷺ را حذف کرده‌اند، و می‌گویند بعد از ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝٧﴾[4] کلمه علی را حذف کرده‌اند، همه این‌ها را ابن شهرآشوب مازندرانی[5] در کتابش المثالب ذکر کرده است.

و ادعا می‌کنند که بسیاری از کلمات و آیات قرآن مثل این‌ها از قرآن حذف شده‌اند، بنابراین باقی مانده قرآن نزد آنها با تورات و انجیل فرقی ندارد و همان‌طور که تورات و انجیل قابل تمسک نیستند قرآن هم قابل تمسک نیست چون قرآن تحریف شده و تغییر یافته است و یا منسوخ شده و ناسخ آن مشخص نیست.

۱- علی‌بن ابراهیم قمی در تفسیرش این را گفته است و همچنین از جعفربن محمدبن علی‌بن حسین در «صدرالصحیفه‌المبارکه» آن را نقل کرده‌اند، فصل‌الخطاب (الشیعه والقرآن ۳۳۸).

۲- صاحب فصل‌الخطاب از ابراهیم قمی و بسیاری و غیره این را نقل کرده است، الشیعه والقرآن ص ۲۸۵.

۳- صاحب فصل‌الخطاب از سیاری و طبرسی نقل کرده است، الشیعه والقرآن ص ۲۸۱.

۴- محقق داماد در حاشیه‌القبسات و رضوی در حبل متین، به نقل از فصل‌الخطاب، الشیعه والقرآن ص ۲۴۳.

۵- او محمدبن علی‌بن شهرآشوب طبرسی مازندرانی ابومحمد شیعی است، در ایام مقتضی در بغداد وعظ می‌گفت، و مقتضی او را پسندید و به وی خلعت داد از تألیفات او اعلام‌الطرائق فی‌الحدود والحدائق، والمثالب والواصب است در سال ۵۵۸ هـ وفات یافت. سیوطی: «بغیه‌الوعاه» ص ۷۷؛ معجم‌المؤلفین ۱۶/۱۱.

کتابی را دیدم که سید حسین‌بن محمد تقی نوری طبرسی[1] یکی از مجتهدین معاصر شیعه تألیف کرده بود و اسم آن را «فصل الخطاب في اثبات تحریف کتاب رب الارباب» نامیده است، و این کتاب در ایران[2] به چاپ رسیده و در شهرها و کشورها منتشر گردیده است، و اینگونه آغاز می‌شود: الحمد لله الذي أنزل علی عبده کتاباً شفاءً في الصدور، ومهیناً علی التوراة والإنجیل والزبور، والصلوة والسلام علی حامله نور النور، والبیت الرفیع العمور... تا اینکه می‌گوید:

مقدمه اول:

در بیان روایاتی که در مورد جمع‌آوری قرآن و جامع آن و سبب جمع آن و بیان اینکه کیفیت جمع‌آوری قرآن به‌گونه‌ای بوده است که قرآن در معرض نقص قرار گرفته است، و تألیف آن برخلاف تألیف مؤلفین است.

۱- او حسین‌بن محمد تقی‌الدین‌بن محمدبن علی نوری طبرسی است، وی در سال ۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م در قریه بالو طبرستان به‌دنیا آمد و بعداً به عراق هجرت کرد و تا دم وفات در نجف باقی ماند و در سال ۱۳۲۰ هـ ۱۹۰۲ م درگذشت، تألیفات زیادی دارد از آن جمله همین کتاب، و مستدرک‌الوسائل، اعیان‌الشیعه عاملی ۱۳۹/۲۷، ایضاح‌الکنون ۳۶۹/۱، ۴۴۱).

۲- در سال ۱۲۹۸ هـ در تهران به چاپ رسید سپس ۱۳۳۳ هـ مجدداً چاپ شد. الذریعه ۱۵۹/۵. قابل ذکر است که شیخ احسان الهی ظهیر رحمه‌الله بخش بزرگی از این کتاب را ضمیمة کتابش (الشیعه والقرآن) نموده است و احسان رحمه‌الله در مقدمه کتابش می‌گوید: کتاب فصل‌الخطاب در ایران به چاپ رسیده و در مراکز علمی شرق و غرب انتشار یافته است و به دست مستشرقین رسید که از آن مطالب زیادی نقل کرده‌اند.

مقدمه دوم:

در بیان انواع تغییراتی که پدید آمدن آن در قرآن ممکن است، و بیان آنچه که تغییرناپذیر است.

مقدمه سوم:

در بیان اقول علمای ما در تغییر یافتن قرآن و عدم تغییر یافتن آن.

باب اول در بیان آنچه که بر وقوع تغییر و تحریف و نقص در قرآن دلالت می‌نمایند:

دلیل اول: که از چند مسئله ترکیب یافته است:

اول: تورات و انجیل به صورت زیبا و ماهرانه تحریف شده‌اند.

دوم: در بیان اینکه هرچه در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است در این امت هم اتفاق می‌افتد.

سوم: بیان مشابهت‌های منفی و مثبت این امت با امت‌های گذشته.

چهارم: در بیان روایات ویژه‌ای که در آن دلایلی هست که بر این دلالت می‌نمایند که قرآن همچون تورات و انجیل تحریف‌پذیر است.

دلیل دوم: در بیان اینکه شیوه‌ای که بدان قرآن جمع‌آوری گردیده است به‌طور طبیعی مستلزم آن است که قرآن مورد تغییر و تحریف قرار گیرد، و در اینجا شیوه نوشتن وحی به صورت اجمالی بیان شده است.

دلیل سوم: در بیان اینکه چیزی به نام منسوخ‌التلاوه وجود ندارد و آنچه را که منسوخ‌التلاوه می‌گوید در واقع همان چیزی است که از قرآن کاسته شده است.

دلیل چهارم: امیرالمؤمنین قرآن مخصوصی داشت که ترتیب آن با قرآن موجود مخالف بود و در آن چیزهای اضافه‌ای بود که حدیث قدسی و تفسیر نبودند.

دلیل پنجم: عبدالله‌بن مسعود قرآن معتبری داشت که چیزهایی داشت که در این قرآن نبودند.

دلیل ششم: قرآن موجود آیاتی را که مصحف ابی که نزد ما معتبر است ندارد.

دلیل هفتم: وقتی عثمان‌بن عفان برای بار دوم قرآن را جمع‌آوری کرد برخی از کلمات و آیات را از آن انداخت، و در اینجا کیفیت جمع‌آوری و آنچه او انداخته است و تفاوت مصحف‌های او با یکدیگر بیان شده است.

دلیل هشتم: روایات زیادی که به صراحت بر کم و زیاد شدن قرآن دلالت دارند.

دلیل نهم: خداوند اسم اوصیا و شمایل آنان را در کتاب‌های مبارک گذشته‌اش بیان کرده است، بنابراین در این کتابش که شامل کتاب‌های گذشته است باید اسامی آنها را ذکر می‌کرد، و در اینجا بیان شده که اسم آنها در اولین مصحف ذکر شده است.

دلیل دهم: اثبات اینکه قرآن در حروف و کلمات و غیره تفاوت‌هایی داشته است، و ابطال این قول که قرآن به یک صورت نازل نشده است، و در اینجا شرح احوال قاریان بیان شده و اثبات گردیده که در سندهایشان تدلیس بوده است.

دلیل یازدهم: روایات صریح زیادی هست که دال بر این هستند که به‌طور کلی قرآن کم و زیاد شده است.

دلیل دوازدهم: روایاتی که ما برحسب ترتیب سوره‌ها آنها را ترتیب داده‌ایم که در آن به شبهات مخالفین پاسخ داده شده که از آن استدلال می‌نمایند.

باب دوم:

در بیان دلایل کسانی که می‌گویند به‌طور مطلق قرآن تغییر و تحریف نیافته است و پاسخ به دلایل آنها و در این باب بیان شده که تورات و انجیل برای بار دوم در عهد پیامبر ﷺ تحریف شده‌اند.

هر کسی این کتاب را مطالعه کند برایش ثابت می‌شود که قرآن صلاحیت استدلال را ندارد، و فتح‌الباری در رد این ادعا بسیار زیبا گرفته است: باب من قال لم يترك النبي إلا ما بين الدفتين. «این عنوان در رد کسانی است که ادعا می‌کنند که بخش زیادی از قرآن با از بین رفتن حاملان آن از بین رفته است، این چیزی است که رافضی‌ها ساخته و پرداخته‌اند تا بوسیلهٔ این سخن ادعایشان را که برای امامت علی نص آمده و او خلیفه بلافصل پیامبر ﷺ است و در قرآن تصریح شده که علی خلیفه پیامبر ﷺ است و صحابه این نص را پنهان کرده‌اند را ثابت کنند، و حال آن‌که این ادعایی باطل است چون صحابه گفتهٔ پیامبر را که فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی و دیگر احادیثی را که مدعیان امامت علی به آن تمسک می‌جویند را پنهان نکردند، همان‌طور که آنچه را که با این تعارض دارد یا عمومیت آن را خاص می‌نماید و یا ان را مقید می‌کند پنهان نکردند.

مؤلف فتح‌الباری با ذکر گفتهٔ یکی از ائمه شیعه استدلال زیبایی علیه روافض کرده است. او می‌گوید محمدبن حنفیه که پسر علی‌بن ابی‌طالب است اگر چیزی در مورد پدر او می‌بود او بیش از همه مردم از آن اطلاع می‌داشت، و هچنین ابن‌عباس پسرعموی علی رضي الله عنه کسی که بیشتر از همه با او همراه بود و از وی اطلاع داشت[۱].

۱- الفتح ۶۵/۹.

فصل

اما عترت پیامبرﷺ، به اجماع اهل لغت عترت فرد یعنی خویشاوندان او، و شیعه نسب بعضی از عترت همچون رقیه و ام‌کلثوم که دختران پیامبر[۱]ﷺ هستند را انکار کرده‌اند و عباس عموی پیامبرﷺ و فرزندانش را جزو عترت قرار نمی‌دهند[۲].و زبیربن صفیه پسرعمه پیامبرﷺ و اکثر فرزندان فاطمه را از دشمنان شمرده‌اند، و در مورد آنها سخنان زشتی می‌گویند، مثل زیدبن علی‌بن حسین که از علم و تقوای زیادی برخوردار بود و به دست مروانیین به شهادت رسید. و همچنین پسر او یحیی را از دشمنان شمرده‌اند، و همچنین ابراهیم‌بن موسی کاظم و جعفربن موسی کاظم را از دشمنان شمرده و او را کذاب (دروغگو) لقب داده‌اند، با اینکه او یکی بزرگان اولیا بود و بایزید بسطامی طریقت را از او گرفته است،[۳] و اشتباه معروفی است که می‌گویند او از جعفرصادق طریقت را گرفته است.

۱- حسین امین در دائره‌المعارف‌الاسلامیه الشیعه ۲۷/۱ می‌گوید: (مورخین گفته‌اند که پیامبرﷺ چهار دختر داشته است اما وقتی در نصوص تاریخی تحقیق کنیم دلیلی برای اینکه پیامبرﷺ دختری غیر از زهراعليها السلام داشته باشد نمی‌یابیم بلکه چنین برمی‌آید که دختران دیگر دختران خدیجه از شوهر قبلی‌اش بوده‌اند).

۲- کشی در رجال ص ۵۲-۵۴ می‌گوید این آیات در مورد عباس نازل شده‌اند (فلبئس المولی و لبئس العشیر) ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ۝٧٢﴾ [الإسراء: ۷۲]. ﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ﴾ [هود: ۳٤].

۳- او طیفوربن عیسی‌بن شروسان بسطامی است که در سال ۱۸۸ هـ در شهر بسطام (بین خراسان و عراق قرار دارد) به دنیا آمد پدر بزرگش شروسان مجوسی بود و مسلمان شد، بایزید یکی از زاهدان بود که داستانهای عجیبی در مورد او گفته می‌شود و اقوالی به او نسبت داده می‌شود که صحت ندارند و یا اینکه به دروغ به او

و همچنین برادر امام حسن عسکری جعفربن علی را دروغگو لقب داده‌اند، و حسن‌بن حسن مثنی[۱] و فرزندش عبدالله‌المحض و فرزندش محمد ملقب به نفس[۲] زکیه را از کافران مرتد شمرده‌اند. و همچنین ابراهیم‌بن عبدالله و زکریابن محمدباقر و محمدبن عبدالله‌بن حسن‌بن حسن و محمدبن قاسم‌بن حسن و یحیی‌بن عمر[۳] که همه از نوادگان زیدبن

نسبت داده شده اند، و برخی می‌گویند او اولین کسی بود که مذهب فنا و وحده‌الوجود را مطرح کرد. حلیه‌الاولیاء ۲۳/۱۰ سیر اعلام‌النبلاء ۸۶/۱۳.

۱- او حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب هاشمی مدنی ابومحمد است، از پدرش و عبدالله‌بن جعفر حدیث روایت نمود، و او با وجود راستگویی و بزرگی‌اش کم روایت نموده است، و در خلافت علی مسئول صدقات بود، فضیل‌بن مرزوق می‌گوید: از حسن‌بن حسن شنیدم که به مردی از رافضه می‌گفت: کشتن تو مایه تقرب به خداوند است، او گفت: شوخی می‌کنی، گفت: سوگند به خدا شوخی نمی‌کنم، و ایشان در ۹۹ هـ درگذشت. سیر اعلام‌النبلاء ۴۸۳/۴، البدایه والنهایه ۱۷۰/۹.

۲- عبدالله‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب هاشمی مدنی ابومحمد، و مادرش فاطمه بنت حسین است، مصعب زبیری می‌گوید: هیچ‌کسی را ندیدم که علمای ما او را به اندازه ایشان گرامی بدارند و اسحاق‌بن منصور از این معین نقل می‌کند که گفت او ثقه است، و ابوحاتم و نسائی نیز چنین گفته‌اند، و محمدبن سعد در بارۀ او می‌گوید: او از عابدان بود و او را شرافت و شکوه بود. و زبانی قاطع داشت. و محمدبن سلام جمعی می‌گوید: او نزد عمربن عبدالعزیز جایگاه خوبی داشت، و ایشان در زندان ابوجعفر در سن ۵۷ سالگی درگذشت، و واقدی می‌گوید او چند ماهی قبل از کشته شدن فرزندش وفات یافت، و فرزندش محمد در رمضان سال ۱۴۵ هـ کشته شد، التاریخ‌الکبیر ۷۱/۵ تهذیب‌التهذیب ۱۶۳/۵.

۳- او یحیی‌بن عمربن یحیی‌بن حسین‌بن زیدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب است، در سال ۲۵۰ هـ در کوفه قیام کرد و مردمان زیادی با او همراه شدند او بر کوفه چیره شد و زندانیان را آزاد کرد و او به امامت رضا دعوت داد، و در رجب همین سال به همراه حسین‌بن اسماعیل به قتل رسید. و بعد از آن که او را کشتند سرش را

علی‌بن حسین هستند را به کفر و ارتداد متهم کرده‌اند. و همچنین بسیاری از سادات حسنی و حسینی که قایل به امامت زیدبن علی بوده‌اند را به کفر و ارتداد متهم کرده و آنان را گمراه دانسته‌اند[۱]. و حال آنکه کتاب‌های انساب و تاریخ سادات می‌گویند که اغلب اهل‌بیت از حسنی‌ها و حسینی‌ها به امامت زیدبن علی و فضیلت او معتقد بوده‌اند.

اما جمهور اثناعشریه به کافر بودن و جهنمی بودن این بزرگان معتقدند چنان که در باب‌المعاد کتاب‌هایشان ذکر شده است، و دلیلش معلوم است چون نزد آنها انکار امامت یکی از ائمه همچون انکار نبوت است، و منکر امامت کافر است و کافر برای همیشه در جهنم باقی می‌ماند و این بزرگان امامت ائمه وقت را قبول نداشتند بلکه امامت بعضی از ائمه گذشته را نیز انکار می‌کردند. و برخی از اثناعشریه معتقدند که این‌ها مثل عباس عموی رسول‌خدا از اهل اعراف هستند.

و برخی گفته‌اند که این‌ها بعد از آن که در جهنم عذاب داده می‌شوند با شفاعت اجدادشان از آن بیرون آورده می‌شوند، و این هردو قول باطل است، اما قول اول با قواعد و اصول امامیه مطابقت دارد، و آن اینکه به اجماع شفاعت در حق کفار پذیرفته نمی‌شود، و اعراف جای همیشه ماندن نیست، و اضافه بر این این‌ها نمی‌توانند اهل اعراف باشند چون انان منکر امامت بوده‌اند و منکر امامت برحسب ادعای اثناعشریه کافر است. با وجود این همه، روایت می‌کنند که دوستدار علی به دوزخ نمی‌رود، و هیچ تردیدی نیست که این بزرگان دوستداران علی بوده‌اند.

برای خلیفه عباسی به سامرا فرستادند، و فرقه جارودیه گفتند او نمرده است و او به دنیا بازمی‌گردد تا آن را آکنده از عدل نماید. الفصل ۱۳۷/۴، الملل والنحل ۱۵۹/۱، البدایه والنهایه ۵/۱۱.

۱- همه این‌ها در مختصر تحفه اثناعشریه ص ۵۳ ذکر شده‌اند.

بنابراین پرواضح است که فرقه اثناعشریه به بزرگان اهل‌بیت توهین کرده و به آنان چیزهایی را نسبت داده‌اند که نواصب[1] و خوارج به آنان چنین چیزهایی را نسبت نداده‌اند، و به راستی که این مثل معروف چقدر در حق این فرقه صدق پیدا می‌کند که «دشمن دانا به ز دوست نادان».

تفاصیل

اگر کتاب‌ها و روایات اثناعشریه مورد بررسی و کاوش قرار گیرند زشتی‌ها و عیب‌هایش چون روز روشن آشکار می‌گردد، اما ما در اینجا برخی از عقاید کفرآمیز آنها را نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای از عقاید آنان را به اطلاع برسانیم:

اول: آنها می‌گویند که امام زمان چنان ترسو و بزدل است که بیش از هزار سال است که از ترس گروهی اندک پنهان شده است، با اینکه در طی این مدت انقلاب‌هایی صورت گرفته و دولت عباسی منقرض شده و دولت چنگیزی زمام قدرت را به دست گرفته است آنهایی که بعد از پذیرفتن اسلام طرفدار و دوستدار اهل‌بیت بودند. و بعضی‌ها مذهب شیعه را انتخاب کردند، و همچنین دولت صفویه بر خراسان و عراق تسلط یافت و صفوی‌ها یاوران شیعه بودند، و روزگاری این مذهب در میان پادشاهان دکن و بنگال و بورب رواج یافت و این فرقه به امامت رسیدند و در هند و سند وزیر شدند اما باز هم امام زمان به آنها اطمینان نکرد و ظهور نیافت[2].

۱- نواصب کسانی هستند که با علیرضی‌الله‌عنه دشمنی می‌ورزند و با او مخالفت کرده‌اند و آنها گروهی از خوارج می‌باشند. لسان‌العرب ماده نصب ۷۵۸/۱.

۲- و در این زمان هم نزدیک به سی‌سال است که حکومت شیعه در ایران برقرار است اما باز هم امام زمانشان ظهور نمی‌کند با اینکه در این روزگار که نظام شیعه معتقد است نباید از کسی هراسی می‌داشت.

دوم: آنها در همه کتاب‌هایشان از امام صادق روایت می‌کنند که او گفت: «ای گروه شیعیان خدمت و کار کنیزان ما برای ماست و شرمگاهایشان از آن شما است».

بارخدایا به تو پناه می‌بریم از این تهمت‌های نارواییی که انسان‌های ناپاک بافته‌اند و به چنین بزرگانی نسبت داده‌اند[1].

سوم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که آنان در مورد ام‌کلثوم[2] دختر بانوی زنان عالم فاطمه زهراﷺ گفته‌اند: «اولین شرمگاهی بود که به زور از ما گرفته شد»[3].

سبحان‌الله چگونه به خود اجازه می‌دهند که در مورد دختر جگرگوشه و پارۀ تن پیامبر چنین سخنی را به زبان بیاورند سخنی که آسمان را به لرزه می‌اندازد و کوه‌ها را تکان می‌دهد، چرا چنین فحش و بی‌احترامی را به

۱- نزدیک به همین طوسی در الاستبصار ۱۴۱/۳ روایت کرده است که: (از اباعبداللهﷺ در مورد عاریه گرفتن شرمگاه پرسیدم فرمود: اشکالی ندارد). و همچنین روایت کرده است: (به ابوجعفرﷺ گفتم (زراره): فرد دوست دارد که کنیزش را در اختیار برادرش قرار دهد و آن را برای او حلال گرداند، فرمود: اشکالی ندارد).

۲- وی ام‌کلثوم دختر علی‌بن ابی‌طالب است و مادرش فاطمه دختر پیامبرﷺ است، ام‌کلثوم در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود به ازدواج عمربن خطابؓ درآمد و تا وقتی که عمرؓ کشته شد ام‌کلثوم همسر وی بود. و عمر از او صاحب فرزندانی به نام رقیه و زید گردید، و بعد از شهادت عمر عون‌بن جعفربن ابی‌طالب با ام‌کلثوم ازدواج کرد. و سپس عون وفات یافت و برادرش محمدبن جعفر با ام‌کلثوم ازدواج نمود و محمد نیز درگذشت و برادرش عبدالله با ام‌کلثوم ازدواج کرد و بعد از مدتی ام‌کلثوم وفات یافت، اما از هیچیک از اینان صاحب فرزندی نشده طبقات ابن‌سعد ۴۶۴/۸ الاستیعاب ۹۹۵۴/۴ الاصاقه ۲۹۳.

۳- الکافی/الفروع ۱۴۱/۲.

اهل‌بیت روا می‌دارند و چرا چنین دامان پاک آن بزرگ زن را اینگونه لکه‌دار می‌نمایند.

و دوم اینکه چرا اینگونه به امیرالمؤمنین و حسن و حسین چنین بی‌غیرتی را نسبت می‌دهند و چرا به امام صادق این دروغ‌ها را نسبت می‌دهند، کدام تهمت از این سخن بزرگتر می‌تواند باشد سخنی که به اقتضای آن بی‌غیرتی بزرگان اهل‌بیت ثابت می‌شود.

کجا چنین بزرگانی چنین سخنان زشتی را به‌زبان می‌آورند، به‌خصوص چگونه آنها از آلت تناسلی زنانی که خویشاوند و نزدیک به آنها هستند سخن می‌گویند، بلکه حتی اراذل و اوباش از گفتن چنین حرف‌هایی دوری می‌جویند، چگونه این فرقه به خود اجازه می‌دهند که چنین سخنی را به زبان بیاورند و آن را به پارۀ تن پیامبر ﷺ نسبت دهند، آیا ممکن است کسی که ادعای اسلام داشته باشد چنین سخنی را بگوید.

لا حول ولا قوة إلا بالله.

چهارم: آنها می‌گویند که اهل‌بیت دختران و خواهرانشان را به کافران می‌دادند و کافران با آنها زنا می‌کردند، مثل سکینه[1] دختر حسین که در عقد نکاح مصعب‌بن زبیر[2] بود، و غیره از سکینه.

۱- سکینه بنت حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب و مادرش رباب دختر امرؤالقیس کنانی بود، مصعب‌بن زبیر با او ازدواج کرد و سپس کشته شد، آنگاه عبدالله‌بن عثمان‌بن عثمان‌بن عبدالله‌بن حکیم با او ازدواج کرد و مدتی بعد وفات یافت سپس زیدبن عمروبن عثمان‌بن عفان با او ازدواج کرد اما او نیز بعد از مدت زمانی درگذشت و آنگاه ابراهیم‌بن عبدالرحمان‌بن عوف با او ازدواج کرد، و عامل عبدالملک‌بن مروان به دستور عبدالملک آنها را از یکدیگر جدا کرد چون ابراهیم بدون ولی با او ازدواج کرده بود، طبقات ابن‌سعد ۳۵۲/۴ الثقات ۳۵۲/۴.

۲- الکافی. الفروع ۱۴۱/۲.

دیگر خویشاوندان آنها که به گمان اثناعشریه در نکاح ناصبی‌های کافر بوده‌اند، که در کتاب‌های انساب سادات‌علوی به تفصیل ذکر شده است.

پنجم: آنها به امام صادق نسبت می‌دهند که او به قرآن اهانت کرده و آن را به زمین کوبیده و پرت کرده است، همان‌طور که عثمان را نیز متهم کرده‌اند که او به قرآن اهانت نموده است، زیرا او مصحف ابن‌مسعود را آتش زد، و درست همین اتهام را به امام صادق زده‌اند.

کلینی از زیدبن جهم هلالی و او از صادق روایت می‌کند که ایشان این آیه را تلاوت کرد که: (ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة انكاثاً تتخذون ايمانكم دخلاً بينكم ان تكون ائمه هي ازکی من ائمتکم).

گفتم: فدایت شوم ائمه؟!، فرمود: بله سوگند به خدا، گفتم: اربی خوانده می‌شود، فرمود: اربی چیست و با دستش اشاره کرد و با اهانت قرآن را به زمین انداخت.

ششم: آنها به ائمه چیزهایی را نسبت داده‌اند که طبق تصریح امیرالمؤمنین با ایمان تضاد دارد، آنان می‌گویند که ائمه تقیه می‌کرده‌اند و حق را پنهان می‌کرده و در طول زندگی خود باطل را اظهار می‌کرده‌اند، و حال آن‌که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌گوید: (نشانه ایمان این است که شما راستگویی را حتی اگر به زیان شما باشد بر دروغ با آن که به سودتان باشد ترجیح دهید).

هفتم: اثناعشریه به ائمه تفسیرهایی را نسبت داده‌اند که جایگاه والای آنان را خدشه‌دار می‌نماید و به اضافه برخلاف قواعد عربی و سیاق و سباق کلام است و نیز موجب تفکیک ترتیب جمله و از هم پاشیدن ضمیرها می‌گردد و دیگر چیزهایی که به ائمه نسبت می‌دهند که موجب بدگمانی به آنان می‌شود.

هشتم: نصوص و روایاتی را به ائمه نسبت می‌دهند که از جهاد منع می‌نماید با اینکه بچه‌های مکتب می‌دانند که قرآن به جهاد تحریک و تشویق نموده است، و این باور بین ثقلین تضاد ایجاد می‌نماید و حال آنکه پیامبر می‌فرماید: (آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض نزد من می‌آیند).

و از این حدیث به صراحت معلوم می‌شود که پیامبرﷺ معیاری برای شناخت اقوال و مذاهب عترت پاک است.

نهم: آنها به ائمه نسبت می‌دهند که ائمه آمیزش و همبستر شدن با زنی که طلاق داده شده را جایز می‌دانسته‌اند، و حال آنکه چنین چیزی در حقیقت جایز قرار دادن زنا می‌باشد.

دهم: اثناعشریه به ائمه نسبت می‌دهند که آنها بازی کردن با آلت تناسلی و بیضه‌ها را در نماز جایز می‌دانسته‌اند، و حال آنکه ائمه از چنین چیزی پاک هستند، چون نماز یکی از ارکان دین می‌باشد پس چگونه می‌تواند جایی برای بازی و بیهوده‌کاری باشد، و دوماً چنین بازی چه لطفی دارد...؟![۱]

یازدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنها نماز خواندن با لباس پلید با وجود لباس پاک، را جایز می‌دانسته‌اند. پاک‌اند ائمه از این تهمت‌ها.[۲]

دوازدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنان معتقد بوده‌اند که برای نمازگزار جایز است که در نماز زنش را ببوسد. همه این‌ها در کتاب‌هایشان ذکر شده است.

۱- ن ک مختصرالتحفه (۲۱۶).

۲- ن ک مختصرالتحفه ۲۱۶/۲۱۴.

سیزدهم: به ائمه نسبت داده‌اند که آنها مرد را از آموزش واجبات دین به زنان منع می‌کرده‌اند، شیخ‌الطائفه از ادیم‌بن حر [۱] روایت می‌کند که گفت:

از اباعبدالله﵇ پرسیدم که آیا اگر زن در خواب چیزی ببیند (احتلام شود) غسل بر او واجب است؟ فرمود: بله، ولی به زن‌ها نگوئید چون این را بهانه قرار می‌دهند. از این لازم می‌شود که ائمه نماز خواندن در حالت جنابت را جایز می‌دانسته‌اند و این به اتفاق کفر است و راضی بودن به کفر کفر است، پناه بر خدا. و همچنین از این لازم می‌شود که ائمه به جهالت و نا آگاه بودن فرد مکلف نسبت به واجبات شرعی رضایت داشته‌اند. و این با مقام امام متضاد است و صلاحیت او را زیر سؤال می‌برد و برخلاف عدالت و مروت است و صریح‌تر از این و زشت‌ترین روایت در این مورد روایت صاحب‌المحاسن [۲] است که از کاظم﵇ [۳] روایت می‌کند که گفت به این مردم اصول دینشان را یاد ندهید.

۱- او ادیم‌بن حر خثعمی هروی است از جعفر صادق روایت کرده است حمادبن عثمان از او روایت کرده است و کشی او را در رجال‌الشیعه ذکر کرده است، لسان‌المیزان ۳۳۷/۱.

۲- کتاب شیخ ابوجعفر احمدبن محمدبن خالدبن عبدالرحمان برقی است، او از برق رود قم بود، و در سال ۲۸۰ هـ وفات یافت. الذریعه ۱۲۲/۲۰.

۳- وی موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب هاشمی ابوالحسن مدنی کاظم است، در سال ۱۲۸ هـ در مدینه دیده به جهان گشود، ابوحاتم می‌گوید او ثقه و راستگو و امامی از ائمه مسلمین است، و خلیفه مهدی او را به بغداد فراخواند. سپس او را به مدینه بازگرداند و در ایام رشیداو در مدینه اقامت داشت سپس در زمان رشید به زندان رفت و در سال ۱۸۳ هـ در زندان درگذشت. سیر اعلام‌النبلاء ۲۷۰/۶.

سبحان‌الله! چه روایت زشتی است که می‌گوید ائمه از تعالیم اصول دین باز می‌داشته‌اند.

چهاردهم: اثناعشریه به ائمه نسبت داده‌اند که آنها به اوامر خداوند عمل نمی‌کرده‌اند، به‌خصوص به امام باقر و صادق این اتهام را زده‌اند چون آنها تقیه نمی‌کرده‌اند، با اینکه ادعا می‌کنند که امام صادق گفته است: «تقیه دین من و دین پدرانم است»، ای کاش می‌دانستم که چرا این دو امام دین پدرانشان را ترک کردند و چه زشتی در آن دیدند.

پانزدهم: آنها ائمه را متهم می‌کنند که برخلاف نص صریح قرآن سخن می‌گفته‌اند، و بدین‌خاطر تضاد بین ثقلین پدید آمده است و آنها مردم را در مورد دین دچار حیرت می‌کرده‌اند، اثناعشریه از ائمه روایت کرده‌اند که گفته‌اند: طلا و نقره غیرمسکوک و ساخته نشده زکات ندارند، اما با وجود این از آن زکات می‌گرفته‌اند. منظورشان این است که ائمه را مصداق وعید الهی قرار دهند که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ٣٤].

«و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند».

خداوند این فرقه را روسیاه کند.[۱]

شانزدهم: گفته‌اند که ائمه برای کسی که فرزندش را از دست داده جایز قرار داده‌اند که گریبانش را پاره کند، و حال آنکه خداوند می‌فرماید که به هنگام مصیبت صبر کنید و بی‌قراری ننمائید، و می‌فرماید:

﴿إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ [البقرة: ١٥٦].

۱- مختصرالتحفه ۲۱۶.

«آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می‌رسد می‌گویند: ما از آنِ خدائیم و به‌سوی او بازمی‌گردیم».

و در حدیث آمده است: هر کسی گریبانش را پاره کند از ما نیست[1].

هفدهم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که قصاص مختص کسانی است که کور نیستند، و این با نص کتاب مخالف است.

هجدهم: آنها به ائمه نسبت داده‌اند که ائمه گفته‌اند اگر فرد ذمی مسلمانی را به قتل برساند فرزند او به بردگی گرفته می‌شود. و این مخالف گفته الهی است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ [الأنعام: ١٦٤].

«هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و می‌فرماید:

﴿يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ﴾ [لقمان: ٣٣].

«نه پدری مسئولیت اعمال فرزندش را می‌پذیرد و کاری برای او برآورده می‌کند و نه فرزندی اصلاً مسئولیت اعمال پدرش را می‌پذیرد».

و وقتی شیعه این را انتقام و در شریعت جایز قرار می‌دهند پس در این‌صورت حکومت چنگیزخان با شریعت محمدیﷺ فرقی ندارد. و به بردگی گرفتن فرزند کافری که حربی است و با مسلمین می‌جنگد به خاطر آن است که بیم آن می‌رود که با مسلمین بجنگد که با به بردگی گرفتن او از تعداد جنگجویان کاسته می‌شود، و فرزند ذمی جنگجو نیست و در لشکر

۱- حدیث را عبدالله‌بن مسعود روایت می‌کند و می‌گوید که پیامبرﷺ فرمود: هر کس به‌صورت بزند و گریبان پاره کند و فریاد جاهلانه سر دهد از ما نیست. بخاری کتاب الجنائز ۴۳۵/۱ ش ۱۲۳۲. مسلم کتاب‌الایمان ۹۹/۱ ش ۱۰۳ ترمذی کتاب‌الجنائز. ۳۲۴/۳ ش ۹۹۹ نسائی ۱۹/۴ ش ۱۸۶۰. ابن‌ماجه ۵۰۴/۱ ش ۱۵۸۴.

اهل جنگ قرار ندارد، پس به چه دلیل برده قرار داده می‌شود، پرواضح است که این کار عهدشکنی و برخلاف همه ادیان است، چون در همه ادیان وفا به عهد واجب است و همچنین با نص قرآن مخالف است که می‌فرماید: (النفس بانفس)[1] اگر کسی، کسی را کشت در برابر آن کشته می‌شود.

بیستم: آنان از ائمه‌اشان نقل کرده‌اند که در روز نهم ربیع‌الاول که روز کشته شدن عمر است تا سه روز برای هیچ‌کسی هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای نوشته نمی‌شود، بنابراین در این سه روز کفر و همه گناهان مباح هستند[2].

بیست و یکم: به ائمه‌اشان نسبت داده‌اند که آنها گفته‌اند آبی که با آن استنجاء گرفته شده پاک است و می‌توان از آن برای شرب و دیگر کارها و برای وضوء استفاده کرد[3].

بیست و دوم: از ائمه روایت کرده‌اند که امت محمدیﷺ که امت مرحومه (مورد رحمت قرار داده شده) است را امت ملعونه (نفرین شده) نامیده‌اند، چنان که صیرفی از ابی‌عبداللهؑ روایت کرده است، و در بعضی روایات امت پیامبر را به خوک‌ها تشبیه داده‌اند چنان‌که کلینی از صادقؑ روایت کرده است. با اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. شما بهترین امتی هستید که به سود مردم آفریده شده‌اید.

و خداوند دربارۀ این امت می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. و اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم. و خلاصه اینکه این فرقه

۱- مختصرالتحفه ۲۳۷.

۲- مختصرالتحفه ۲۰۹.

۳- مختصرالتحفه ۲۱۵.

می‌خواهند میان ثقلین تضاد و مخالفت ایجاد نمایند. این بخشی بود از شیوه‌هایی که در آن شیعه با ثقلین مخالفت کرده‌اند، و مشروح کلام در این مورد به‌صورت مفصل در چند فصل از تحفه اثناعشریه بیان شده است، که هر کسی آن را مورد مطالعه قرار دهد در می‌یابد که این فرقه هیچ بهره‌ای در اتباع از عترت ندارند چه برسد به قرآن.

خاتمه

اهل سنت توفیق یافته‌اند که به هردو ثقل (قرآن و عترت) چنگ بزنند، و از اهل سنت به‌خصوص اهل حدیث و گروه حق به هردو تمسک جسته‌اند، الحمدلله رب العالمین.

باید دانست که متقدمین شیعه و راویانی که از ائمه روایت می‌کنند ادعا می‌کنند که آنها به اقوال و افعال عترت تمسک جسته‌اند، اما فرزندان و برادران ائمه آنها را تکذیب کرده‌اند، و عقلا می‌دانند که کردار و گفتار هر کس برای فرزندان و برادران و خویشاوندانش پنهان نمی‌ماند و قطعاً برایشان هویدا و آشکار است و آن را از دیگران که گاهی با فرد همراه می‌شوند بهتر می‌دانند، به‌خصوص وقتی که فرزندان و برادران و خویشاوندان فرد بر مذهب و فکر و همراه او باشند. در کتاب‌های شیعه روایات زیادی که آن را صحیح می‌دانند آمده است که برادران و فرزندان و خویشاوندان ائمه کسانی را که از ائمه روایت کرده‌اند تکذیب نموده‌اند، ما در این مورد یکی دو مسئله را ذکر می‌کنیم تا دلیل دروغگویی آنها روشن شود و آشکار گردد که آنها این روایات را به دروغ به ائمه نسبت می‌داده‌اند.

زید شهیدﷺ که یکی از فرزندان امام سجاد[1] است و به علم و تقوا و پرهیزکاری و زهد معروف بود و از بزرگان سلف این امت است، در موارد

۱- علی‌بن حسین‌بن امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب، زین‌العابدین ابوحسین هاشمی مدنیﷺ در کربلاء حضور داشت اما مریض بود، به این خاطر عمربن سعد گفت به او تعرض نشود او در آن زمان بیست‌و اندی سال سن داشت، از پدرش و عمویش حسن و از عایشه و ابوهریره و ابن‌عباس و دیگران حدیث روایت کرده است، زهری می‌گوید

زیادی یاران امام سجاد را به دروغگویی متهم می‌نماید و آنها در مسایل زیاد همچون برتر قرار دادن ائمه از پیامبران، ناسزا گفتن به خلفای ثلاثه و اظهار بیزاری از آنان، گمراه می‌داند، ما در اینجا مسئله امامت را که مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله فرقه اثناعشریه است ذکر می‌کنیم، آنها ادعا می‌کنند که اهل‌بیت بر این مسئله اجماع کرده‌اند بنابراین باید این مسئله برای همه کسانی که از اهل‌بیت هستند معلوم و مشخص باشد.

کلینی از ابان[۱] روایت می‌کند که گفت احول[۲] به من گفت: زیدبن علی در حالی که پنهان بود کسی را به دنبال من فرستاد، نزد او آمدم، او گفت: ای ابوجعفر: اگر فردی از ما نزد تو بیاید آیا همراه او حرکت می‌کنی؟ می‌گوید: گفتم اگر چنین کسی باشد پدر یا برادرت است، و من همراه او بیرون می‌آیم، آنگاه او به من گفت: می‌خواهم بیرون بیایم و با این قوم جهاد کنم همراهم بیا، گفتم: فدایت شوم این کار را نمی‌کنم، گفت: آیا خودت را از من عزیزتر می‌داری، گفتم: جان من و تو فرقی ندارد، وقتی خدا را روی

هیچکس را فقیه‌تر از علی‌بن حسین ندیدم ولی او حدیث کم روایت می‌کرد، و او از همه اهل‌بیت خود برتر بود و عبدالملک از همه او را بیشتر دوست می‌داشت و ابوحازم اعرج می‌گوید: هیچ هاشمی برتر از او ندیده ام، او زین‌العابدین نامیده شده و در ربیع‌الاول ۹۴ هـ درگذشت. طبقات ابن‌سعد ۲۱۱/۵ تذکره‌الحفاظ ۷۴/۱، تهذیب‌التهذیب ۲۶۸/۷.

۱- ابان‌بن ثغلب‌بن رباد ابوسعد بکری کوفی قهبائی در مورد او می‌گوید: ثقه و گرامی و در میان یاران ما مقام بزرگی داشت» عقیلی در مورد او می‌گوید: «او در تشیع افراط می‌کرد» و ذهبی در بارهٔ او می‌گوید: از حکم‌بن عتیبه روایت کرده و از تابعین شمرده نمی‌شود، و در سال ۱۴۱ ه وفات یافت. ضعفاءالعقیلی ۳۶/۱، سیر اعلام‌النبلاء ۳۰۸/۶ مجمع‌الرجال ۱۸/۱.

۲- او جعفربن عثمان رواسی کوفی احول است طوسی او را در رجال شیعه ذکر کرده است و گفته او از اعمش و غیره روایت کرده‌اند لسان‌المیزان ۱۱۹/۲.

زمین حجتی است کسی که همراه تو قیام کرده و کسی که با تو نیامده فرقی نمی‌کنند، گفت: ای ابوجعفر با پدرم سر سفره می‌نشستم او تکه گوشت بزرگ را در دهان من می‌گذاشت و لقمه را برایم سرد می‌کرد، و اینگونه برایم دلش می‌سوخت، آیا دلش نمی‌سوخت که به جهنم می‌روم و تو را خبر کرد و مرا خبر نداد، می‌گوید: گفتم: او ترسید که اگر تو را خبر کند و تو قبول نکنی به جهنم می‌روی و مرا خبر داد که اگر قبول کنم نجات می‌یابم و اگر نپذیرم اشکالی ندارد که به جهنم بروم.

این روایت دلیل صریحی است که زید شهیدﷺ احول را در تعیین امامت محمدباقر تکذیب کرده است[1].

قاضی نورالله[2] در کتاب (مجالس المومنين في أحوال فضيل بن يسار) از امالی[3] شیخ ابن‌بابویه[4] نقل می‌کند که فضیل از امام جعفر صادق پسر امام باقر و جانشین پدرش روایت می‌کند که گفت: وقتی زیدبن علی برای جنگ با لشکر هشام می‌رفت با او همراه بودم، بعد از شهادت زیدﷺ به مدینه نزد

۱- الکافی ۲۵۷/۱.

۲- وی قاضی نورالله مرعشی تستری شهید، جمال‌الدین است که در سال ۱۰۱۹ هـ وفات یافت. و او صاحب کتاب مجالس‌المؤمنین فی احوال‌المشاهیر ... است که چند بار چاپ شده است. الذریعه ۳۷۰/۱۹.

۳- امالی شیخ صدوق معروف به مجالس چاپ تهران سال ۱۳۰۰ هـ، الذریعه ۳۱۵/۲.

۴- او محمدبن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی ابوجعفر مقیم ری بود، وی شیخ و فقیه رافضه بود در سال ۳۵۵ هـ وارد بغداد شد و از شیوخ امامیه حدیث فرا گرفت. ذهبی می‌گوید در رأس علمای امامیه قرار داشت و کتاب‌هایی تألیف کرد که در میان رافضه رواج دارند و در ری سال ۳۸۸ وفات یافت. حافظه او ضرب‌المثل است و می‌گویند سیصد کتاب تألیف کرده است. سیر اعلام‌النبلاء ۳۰۴/۱۶ مجمع‌الرجال ۲۷۰/۵.

امام جعفر صادق رضي الله عنه رفتم او از من پرسید و گفت: ای فضیل آیا تو در جنگ با اهل شام با عمویم همراه بودی؟! گفتم: بله، در اینجا او از من پرسید که چند نفر از آنان کشته شد، گفتم: شش نفر، فرمود: در مباح بودن کشتن آنها و حلال بودن ریختن خون آنان شک نمی‌کنی؟! گفتم: اگر در حلال بودن ریختن خون آنها مشکلی می‌داشتم با آنان نمی‌جنگیدم، آنگاه او گفت: خداوند مرا در آن خون‌ها شریک بگرداند، سوگند به خدا عمویم زید و یارانش شهید هستند، مثل آنچه بر علی‌بن ابی‌طالب و یارانش رضي الله عنهم گذشت.

در این تشبیهی که در کلام امام صادق مشاهده می‌شود از آن چنین برمی‌آید که او بر این عقیده بوده است که امام زید و امیرالمؤمنین در یک مقام بوده‌اند، پس از این لازم می‌شود که زید در همه عقایدش برحق بوده است و قیام او اصالتاً بوده نه نیابتاً، وگرنه نمی‌توان او را شهید دانست و او را به امیرالمؤمنین تشبیه داد.

آنچه احول در جواب امام شهید زید رضي الله عنه گفته است یاوه و باطل است به چند دلیل عبارتند از:

دلیل اول: ابراهیم پدرش را به اسلام دعوت داد و او ایمان نیاورد و جهنمی شد، چنان که احول می‌گوید ابراهیم آنچه را که بیشتر به صلاح بوده ترک کرده است، اگر شیعه بگویند که پدر ابراهیم مؤمن بوده و کافر نبوده است و کسی که ایمان نیاورده عمویش آزر بوده است، آزر چنان‌که شیعه می‌گویند مربی و یا عمویش بود. و ابراهیم او را پدرم صدا می‌زده است چنان‌که در قرآن تصریح شده است، و باز هم ابراهیم او را به ایمان دعوت داده است پس طبق قول احول ابراهیم با این دعوت دادن بر او ستم کرده است.

و همین‌طور همه انبیاء خویشاوندان خود را به ایمان دعوت داده‌اند و خویشاوندانشان ایمان نیاورده‌اند مثل ابولهب و دیگر خویشاوندان

پیامبرﷺ که ایمان نیاوردند، پس بر اساس نظریه احول پیامبران با این دعوت بر آنها ستم کرده‌اند به خصوص پیامبرﷺ ما که سبب حیات جاودانی امت خویش می‌باشد و او برای امت از پدران و مادرانشان مهربان‌تر و رحمتی برای جهانیان بود. و چنان که ملاعبدالله مشهدی در اظهار الحق نقل کرده پیامبر امام تعیین نکرده است، او از حذیفه‌بن یمان روایت می‌کند که گفت: گفتند: ای پیامبر خداﷺ جانشینی برای خود مقرر کن، فرمود: اگر من جانشینی تعیین کنم و شما از او سرپیچی کنید عذاب داده می‌شوید، آنچه حذیفه به شما گفت او را تصدیق کنید، و آنچه عبدالله خواند آن را بخوانید[۱].

دلیل دوم: اگر امامت از اصول واجبات است، ناآگاه بودن به‌خاطر هر عذری که باشد پذیرفته می‌شود، و وقتی امام سجاد پسرش زید را از این مسئله مهم آگاه نکرد تا جایی که او امامت امام باقر را انکار نمود و برای خودش ادعای امامت کرد طبق ادعای شیعه او جهنمی و جاهل است، و اگر به خاطر این جهالت معذور شمرده می‌شود باید شیعه بزرگان صحابه را نجات یافته و معذور بدانند و حتی باید نواصب را نجات یافته بدانند چون نصوص امامت امیرالمؤمنین به‌طور متواتر به آنها نرسید و از روایت مخالف سالم نبوده‌اند.

و کلینی در روایتی طولانی از مقرن و او از ابی‌عبدالله روایت می‌کند که گفت: هیچکس به بهشت نمی‌رود به جز کسی که ما را شناخته و ما او را

۱- این حدیث را ترمذی در کتاب‌المناقب، باب مناقب حذیفه‌بن یمان ۶۷۵/۵ ش ۳۸۱۲، و ابوداود طیالسی در سندش ۵۹ش۴۴۱ روایت کرده است، و حدیث مذکور ضعیف است نگاه کنید ضعیف‌الترمذی ۷۹۸/۱.

شناخته‌ایم و هیچکس به جهنم نمی‌رود جز کسی که ما او را نشناخته‌ایم و او ما را نشناخته است.

دلیل سوم: سخن زید و مذهبش که پدرش او را از امام وقت و صاحب رهبری بزرگ و حجت خدا در زمین با خبر نکرده است و امام را مشخص نکرده و ترسی نداشته که اگر بگوید او نپذیرد، جواب احول که یک را دو تا می‌بیند اشتباه محض است!!

و پدرش به‌صورت کلی نشانه‌های امام را برای او بیان نکرد و علامتش را برای او ذکر نکرد تا امام خودش بداند که او فلانی است نه او، در صورتی که اثناعشریه می‌گویند امام ویژگی‌ها و نشانه‌هایی دارد که در غیر از او یافته نمی‌شوند، مثل امام وقتی متولد می‌شود ختنه شده است و دیگر نشانه‌هایی که زید فاقد آن بود.

چهارم: وقتی امام سجاد امام و جانشین پیامبر ﷺ بود باید او ضروریات دین را به هر مکلفی می‌آموخت و بین خویشاوندان و اجانب در تبلیغ احکام فرق نمی‌گذاشت، همان‌طور که شایستهٔ جایگاه نبوت و امامت است، بلکه باید خویشاوند را بیشتر هشدار و بیم می‌داد چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤﴾ و خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده و می‌فرماید: ﴿وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَاۚ﴾ تا اهالی مکه و اطرافیان آن را بیم دهی.

دلیل پنجم: شیعه می‌گویند که پیامبر ﷺ با صراحت امامت ائمه را بیان نموده و ترتیب آنها را تصریح نموده و اسامی آنان را یکی پس از دیگری ذکر کرده است، و ادعا می‌کنند که ممکن است خداوند به او چنین وحی کرده است، پس پذیرفتن سخن پدر در اینجا نقشی ندارد بلکه باید نص و تصریح

پیامبر ﷺ برای او گفته می‌شد تا مثل سایر احکام به آن ایمان می‌آورد و آن را می‌پذیرفت.

دلیل ششم: نیازی نیست که پدر به فرزندش برساند چون طبق ادعای شیعه این در جهان به حد تواتر رسیده بود به خصوص نزد اهل‌بیت معروف‌تر بود و آن را در خانه‌هایشان می‌خواندند و مانند تعداد رکعات نماز و اوقاتش آن را می‌دانستند، و پیروان همه مذاهب و ادیان به کودکان همه مسائل اساسی دین را می‌آموزند، و این مسئله از مهم‌ترین مسائل بود، پس چرا امام سجاد این مسئله را از فرزند عزیزش پنهان کرد، با اینکه با اجماع هردو گروه زید از فرزندان امام سجاد و هم‌صحبت او و رهرو راه او بود، پس دلیلی نداشت که امام سجاد از این بترسد که زید آن را رد یا تکذیب نماید.

دلیل هفتم: در اینکه امام سجاد پسرش را از این مسئله با خبر نکرد چه فایده‌ای بود، چون بعد از آن امام وقت او را دعوت خواهد داد و او یا دعوتش را می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد، پس خبر ندادن امام سجاد پسرش را فایده‌ای نداشته است و ائمه باید از چنین کارهایی منزه دانسته شوند برخی از علمای شیعه در پاسخ به این پرسش که چرا امام سجاد پسرش زید را آگاه نکرد گفته‌اند که این قضیه مثل خواب یوسف است که یعقوب او را از اینکه آن را برای برادرانش تعریف کند منع کرد تا اینگونه یوسف از مکر آنها در امان بماند. باید گفت که این قیاس فاسدی است و قیاس مع‌الفارق است، چون تعریف خواب یوسف نه بر یوسف و نه بر یعقوب واجب بود، و از اصول دین و از مسائل شرعی نبود، بلکه یک بشارت محض بود که بر این دلالت می‌کرد که یوسف از بزرگان برگزیدگان خواهد بود، و بر انبیاء لازم نیست که حتماً مژده‌ها را اعلام دارند بلکه در موارد زیادی به‌خاطر آن که مژده داده شده دچار خودپسندی نشود و همچنین دیگران با او حسادت نورزند از اعلام آن منع کرده‌اند.

و در حدیث صحیح آمده است: (اگر قریش دچار غرور و تکبر نمی‌شد به آنها می‌گفتم که برای نیکوکارانشان چه چیزهایی نزد خداوند فراهم است)[1].

و در حدیثی دیگر از معاذبن جبل روایت است:

(مردم را بشارت ندهید که سستی می‌ورزند)[2]

و ثبوت نبوت یوسف‌ﷺ مشروط به تعبیر خواب او نبود برخلاف امامت ائمه‌ای که می‌آیند که باید امام سابق به امامت امام بعد تصریح کند، و امکان دارد که بدون تصریح او مکلف از آن آگاه شود.

کوتاه سخن اینکه تمسک فرقه اثناعشری به عترت به همین شیوه‌ای است که ذکر نمودیم و قرآن به گمان آنها قابل تمسک نیست و ادعا می‌کنند که دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفته و کم و زیاد شده است، بنابراین هردو ریسمان از دست شیعه باز شده و در دره‌های گمراهی و ضلالت حیران و سرگردان باقی مانده‌اند.

اگر شیعه بگویند ما با اینکه بعضی از عترت را کافر قرار می‌دهیم و زشتی‌هایی را به بعضی نسبت می‌دهیم اما به روایاتی که از دیگر عترت نقل شده تمسک می‌جوئیم و به گفتار و کردار آنان عمل می‌نمائیم برخلاف اهل سنت که به قول هیچکس از عترت عمل نمی‌کنند و تمسک نمی‌جویند، و تمسک یعنی پیروی از اقوال و افعال شخص. مثل اینکه کسی قرآن را به

۱- ابن‌عدی در شرح حال یحیی‌بن اسماعیل‌بن عبیدالله تمیمی از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: (قریش روز قیامت پیشاپیش مردم قرار دارند ...) ابن‌عدی می‌گوید یحیی از افراد ثقه روایات باطل نقل می‌کند احمد ۱۵۸/۶ ش ۲۵۲۸۸، و شافعی در سند ش ۲۷۸ و ابن ابی‌شیبه در المنصف ۴۰۱/۶ ش ۳۲۳۸۱، ۳۲۳۰۸۷ و ابن ابی‌عاصم در السنه ۲۷۸/۲ و البزار مسند ۲ ۱۱۲ و حدیث ضعیف است.

۲- روایت انس‌بن مالک، بخاری ۵۹/۱ ش ۱۲۸.

جایی بیندازد که شایسته نیست و مرشد و هادی را رها کند، اما از عمل به احکام قرآن و اقتدا به کارهای مرشد و هادی حتی به اندازه سرمویی تخلف نورزد، تردیدی نیست که این فرد به هردو تمسک جسته است به خلاف کسی که قرآن را روی سر و چشم خود قرار می‌دهد اما اصلاً به احکام آن عمل نمی‌کند، و به راهنما و مرشد خود تا آخرین احترام می‌گذارد اما به گفته‌های او عمل نمی‌کند، تردیدی نیست که این فرد به قرآن و راهنما تمسک نجسته است بلکه در حقیقت او از آن دو روی‌گردان است.

به این شبهه باید به طور مفصل پاسخ داده شود تا روشن گردد که این فرقه به هیچ چیزی از اقوال قرآن و عترت تمسک نجسته‌اند و اهل سنت هستند که به ریسمان محکم و ناگسستنی چنگ زده‌اند و به کتاب و سنت و اقوال عترت پاک تمسک جسته‌اند، و این مطلب در کتاب‌های مفصل شرح داده شده است. از آن جمله کتاب «تحفه اثناعشریه» به ابواب الهیات و نوات و عقاید و فقهیات این کتاب مراجعه کنید، خواهید دید که این فرقه با روایات معتبر و کتاب‌های معروفشان با ثقلین مخالفت کرده‌اند، و آنگاه برای هیچکس در مورد حقیقت این فرقه‌ها و اینکه آنها با ثقلین فرسنگ‌ها فاصله دارند تردیدی باقی نمی‌ماند.

در اینجا این رساله مبارکه به پایان می‌رسد از خداوند مسئلت می‌نمائیم که آن را برای جویندهٔ حق مفید بگرداند و بوسیله آن وی را به راه راست هدایت کند. در رمضان سال ۱۳۳۶ هجری که هوا گرم و سوزان بود کار نگارش این کتاب به پایان رسید.

وحسبنا الله ونعم الوكيل، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.